

خویش سازند.

در نیمه دوم قرن بیستم با عقب نشینی استعمار از مستعمرات، موج جدیدی از زایش دولت‌های ملی در جهان برخاست. منافع کشورهای استعماری ایجاب می‌کرد تا در برخی از مناطق دنیا، کشورهای کوچکی تأسیس نمایند تا تسلط بر آنها آسانتر انجام پذیرد. از کارویژه‌های اصلی دولت‌ها حفظ حاکمیت ملی و تعریف منافع ملی در قالب خاص استراتژیک و جغرافیایی بوده است.

اما در عصر «جهانی شدن» یا به تعبیر برخی در دنیای «جهانی شده» حاکمیت ملی در معرض بحرانی‌های عمده‌ای قرار می‌گیرد. جهانی شدن اقتصاد، مرزهای صیانت ملی کشورها را به مخاطره می‌اندازد. یکی از نمادهای اصلی جهانی شدن اقتصاد، سازمان جهانی بازرگانی (WTO) و گات (GATT) است. در راستای جهانی شدن اقتصاد شرط اول قدم این است که کشورها از حاکمیت خود بکاهند تا به این ترتیب بر قدرت و اقتدار سازمانهای اقتصادی جهانی افزوده شود، چرا که هرگونه حرکتی در راستای همگرایی مستلزم کم رنگ شدن حاکمیت ملی است. فرضیه مقاله حاضر این است که مسیر حرکت همگرایی جهانی اقتصاد که از شاخصه‌های اصلی جهانی شدن است ایجاب می‌کند تا کشورها در بُعد حاکمیت ملی در تنگنای شدیدتری قرار گیرند و این امر اصلی‌ترین نتیجه سیاسی جهانی شدن است.

جهانی شدن آمیزه‌ای از روندهای گوناگونی است که در ابعاد مختلفی تجلی می‌یابد. مجموعه‌ای از بایسته‌ها در روند تأثیر گذاری شکل می‌گیرند که نهایتاً پیامدهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مختلفی را به بار می‌آورند.

مقاله حاضر کندوکاوی درباره تبعات سیاسی جهانی شدن اقتصاد است. محور اصلی بحث این است که جهانی شدن اقتصاد تأثیر شگرفی بر حاکمیت ملی کشورها به جا می‌گذارد.

حاکمیت ملی (national sovereignty) ثمره معاهدات وستفالی (Westphalia Pacts) است که پس از جنگهای سراسری در قاره اروپا منعقد شد. وستفالی سنگ بنای به وجود آمدن دولت‌های ملی (nation states) است که در مرزی معلوم و با جمعیت و دولت خاص خود، حاکمیت ملی را در اختیار دارند. دولت‌های ملی اساس جوامع اروپایی قرن ۱۶ به بعد را پایه گذاشتند و پس از آن به سایر جوامع در همه قاره‌های دنیا تعمیم یافتند. در این مجموعه کشورهای مستقل هر یک با عینک خاص خود به دنیا و سایر بازیگران نگرسته و این نگرش نیز بر اساس منافع ملی (national interest) شکل گرفته است. منافع ملی معیار حرکت سیاسی کشورهاست که بر اساس آن صلح می‌کنند، دست به اتحاد می‌زنند، به جنگ می‌پردازند و حتی حاضر می‌شوند هزاران نفر را قربانی نبل به اهداف

جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر حاکمیت ملی کشورها

از دکتر رضا سیمبر

عضو هیات علمی دانشگاه گیلان

مقدمه: جهانی شدن اقتصاد چیست؟

با توجه به مفاهیم و تعاریف موجود در خصوص جهانی شدن، جهانی شدن اقتصاد زمانی تحقق پیدا می‌کند که حدود جغرافیایی و حاکمیت ملی در فعالیت‌های اقتصادی از قبیل تجارت، سرمایه گذاری و تولید و نقل و انتقالات مالی کمترین نقش را داشته

باشد. در روند جهانی شدن اقتصاد، کشورهای دنیا به هم وابسته می‌شوند، موانع گمرکی و تجاری به حداقل ممکن کاهش می‌یابد و نقل و انتقالات مالی بین کشورها هر چه آسانتر صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، کنترل ملت‌ها و دولت‌ها در نقل و انتقالات مالی و فن آوری به شدت کاهش می‌یابد و در بلندمدت حذف می‌گردد. این بلندمدتی است که با توسعه تجارت و تولید نهایتاً

○ از کارویژه‌های اصلی دولتها حفظ حاکمیت ملی و تعریف منافع ملی در قالب خاص استراتژیک و جغرافیایی بوده است.

از يك سو، و وابستگی بیشتر اقتصاد کشورها به هم از سوی دیگر، شرایطی استثنایی را در صحنه جهانی پدید می‌آورد. در این شرایط، رقبا برای این که بتوانند با هم رقابت کنند در برخی شرایط حتی خواهان آن می‌شوند که رقباي دیگر نیز خود را تقویت کنند. جهانی شدن، اقتصادهای جهان را چنان به یکدیگر گره می‌زند که بروز حتی يك بحران کوچک می‌تواند به سرعت گریبانگیر سایر کشورهای جهان نیز شود. با بروز پدیده جهانی شدن اقتصاد و از میان برداشته شدن بسیاری از موانع تجاری موجود، زمینه نقل و انتقال سرمایه و منابع مالی، و قطعاً تقسیم کار بین المللی گسترش خواهد یافت که این خود به افزایش کارایی اقتصاد بین المللی کمک شایانی خواهد نمود.^۱

جهانی شدن اقتصاد و کارویژه

دولت‌های ملی

از دیرباز، نظام دولتهای ملی گذشته از برقراری امنیت و مقابله با تهدیدات خارجی چند عملکرد مهم داشته است: ایجاد نظم عمومی، قانونمندی سازی تجارت، ترویج عدالت اجتماعی، کنترل دستیابی به منابع طبیعی و استفاده از آن، و همچنین حفاظت از تنوع فرهنگی. مجموع این فعالیتها پایه‌ای را برای ایجاد نظم جهانی مبتنی بر نظام سیاسی دولت‌های ملی به وجود آورده است. اما به ویژه در خلال نیم قرن گذشته این واحدهای اصلی روابط بین الملل، چه کوچک و چه بزرگ، سلطه خود را کم و بیش از دست داده‌اند و نسبت به گذشته کمتر دارای استقلال و آزادی عمل هستند. در عین حال می‌توان گفت تا کنون هیچ جانشین قاطعی برای دولتهای ملی پیدا نشده و هیچ سازمان فراملی نتوانسته است به روشنی خود را مطرح سازد.

جهانی شدن اقتصاد، سیاست جهانی را نیز متحول ساخته است و آن را به نظامی فراسوی نظام مبتنی بر دولتهای ملی سوق می‌دهد. نظام سنتی به‌طور فزاینده‌ای به واسطه عوامل گوناگونی مورد چالش جدی قرار گرفته است. اگر چه به نظر

یکپارچه شدن بازار بین المللی تحقق می‌یابد.^۱ گسترش و تعمیق وابستگی متقابل بین کشورهای اقتصادهای ملی، یکپارچگی بازارهای ملی و گسترده تر شدن مبادلات تجاری، مقررات زدایی و از میان برداشته شدن ضوابط حمایتگرانه بازرگانی و ایجاد سازمان جهانی بازرگانی از مهمترین ابعاد اقتصادی جهانی شدن به‌شمار می‌رود. این ابعاد از طریق اتحادیه‌های اقتصادی جهانی و فعالیت شرکت‌های بین المللی و مؤسسات اقتصادی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول شکل می‌گیرد. پدیده‌ای است که این ابعاد اقتصادی می‌تواند دولتهای ملی را نیز دستخوش تحول سازد و این پرسش را به میان آورد که نقش دولتهای ملی در پرتو جهانی شدن اقتصاد که مرزها را به رسمیت نمی‌شناسد چیست؟^۲

پیشینه تاریخی مباحث مربوط به جهانی شدن عمدتاً به نیمه دوم قرن بیستم بازمی‌گردد که با اتحاد پولی یازده کشور اروپایی در سال ۱۹۹۸ قوت هرچه بیشتری گرفت. در این راستا تأسیسات و متعاقب آن سازمان جهانی بازرگانی در سال ۱۹۹۵ نقش عمده‌ای داشته است. این سازمان امروزه با آزادسازی جریان سرمایه در جهان، بیشترین نقش را در پیشبرد و تقویت پدیده‌هایی دارد که امروزه از آنها با عنوان جهانی شدن یاد می‌شود.^۳ جهانی شدن اقتصاد شرایطی را شکل می‌دهد که در آن هر يك از کشورهای جهان با توجه به پارامترهای قدرتی و جایگاه اقتصادی خود در کل این مجموعه نقش آفرینی خواهد کرد. افزایش رقابت در سطح اقتصاد بین المللی یکی از مهمترین دستاوردهای جهانی شدن اقتصاد است. در دنیای امروز با کاهش چشمگیر هزینه‌های حمل و نقل، رشد حیرت‌انگیز تکنولوژی اطلاعات و گسترش روزافزون تجارت الکترونیکی و به حداقل رسیدن نقش مرزهای جغرافیایی در فعالیتهای اقتصادی، نهادهای اقتصادی همه بازارهای جهان را در حیطه شمول فعالیت خود می‌شناسند.

در روند جهانی شدن اقتصاد، وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر افزایش می‌یابد. افزایش رقابت

می‌رسد در عصر جهانی شدن اقتصاد، نظام دولتهای ملی کماکان به عنوان یک زیر مجموعه بسیار مهم در جهان سیاست باقی خواهد ماند. اما در درازمدت سیاست جهانی به سمت پلورالیسم و تنوع مؤلفه‌های متشکله حرکت خواهد کرد؛ جهانی که در آن بازیگران گوناگونی نظم جهانی را شکل خواهند داد.

شاید سه دهه پیش سخن گفتن درباره دولت‌های ملی هنوز جالب به نظر می‌رسید و در مطالعه روابط بین‌الملل عنصر دولت ملی موضوع اساسی به شمار می‌رفت، در حالی که امروزه دیگر آن اهمیت سابق خود را ندارد. شعار لیبرال‌ها مبنی بر ایجاد دولت محدود (limited government) در خانه و دولت قوی در خارج، به معنای تأکید اندک علوم سیاسی بر دولت ملی بود، در حالی که ابعاد خارجی قدرت حکومت بیشتر مورد توجه متفکران رئالیست در روابط بین‌الملل بود. امروزه مطالب بسیار متنوع و جدیدی درباره حکومت گفته می‌شود که حل معمای دولت ملی را بیش از پیش با مشکل مواجه می‌سازد. این در حالی است که دنیا نیز چهره‌ای بسیار متفاوت با گذشته پیدا نموده است. این شرایط انتقالی بیداری و هشیاری ما را نسبت به نارسایی و بی‌کفایتی نهادهای سنتی در روابط بین‌الملل بیشتر می‌سازد.^۵

در این مجموعه دو مقوله هویت و جهانی شدن حائز اهمیت هستند. امروزه کشورها به حدود معین و مرزهای معلومی در روند جهانی شدن رسیده‌اند. از زمانی که کشورها شکل یافته‌اند از نظر شکل و عملکرد در حال تغییر، تکامل و تطبیق هستند تا پاسخگوی نیازهای انسانی و نیازهای نهادی باشند. برخی معتقدند مبحث اشکال حکومتها قسمتی است از «داستانی که هرگز پایان ندارد» پدیده‌ای که «همواره در فضای سیاسی داخلی در حال شدن» است اما هرگز کامل نمی‌شود.^۶

جهانی شدن اقتصاد بر تغییر ساختار سیاسی بین‌المللی تأثیر بسیار داشته است. دو سیمای بنیادین در روند جهانی شدن وجود دارد: نخست،

روند فزاینده وابستگی‌ها و ارتباطات متقابل؛ و دوم کاهش به ظاهر فزاینده اهمیت مرزهای ملی. در واقع افزایش ارتباطات متقابل به ویژه در امور اقتصادی به کاهش اهمیت مرزهای ملی نیز منجر شده است. دنیا چندان به هم نزدیک شده است که رخدادهای یک قسمت جهان می‌تواند به طرز شگرفی بر جوامع بسیار دور دست تأثیر گذار باشد. وابستگی‌های متقابل اقتصادی (economic interdependence) چنان عمیق شده است که امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تنها در محدوده بومی تأثیر گذار نیستند. امور سیاسی محصور در مرزها نیستند، از حدود آنها می‌گذرند و به این ترتیب تمایز کلاسیک بین سیاست داخلی و بین‌المللی را مشکوک می‌سازند. می‌توان روزی را پیش‌بینی کرد که دیگر محصول ملی، فن آوری ملی و شرکت ملی و... وجود نداشته باشد. از دیدگاه اقتصادی در چنین شرایطی مرزها اهمیت خود را هر چه بیشتر از دست خواهند داد. جهانی شدن، فرضیه کشورهای حاکم و محدود به مرزهای معلوم را به چالش می‌کشد و فضای سیاسی جدیدی به وجود می‌آورد که یگانه حدود آن همه دنیا است.

در عصر جهانی شدن اقتصاد، دولتهای ملی دیگر آنگونه که بودند، نیستند. آنها تحت الشعاع عوامل گوناگونی قرار می‌گیرند. بازارهای جهانی پول آنها را تحقیر می‌کنند و شرکت‌های بزرگ چندملیتی به آنها فخر می‌فروشند. در این گیرودار آنها با افسوس به دوران طلایی گذشته خویش می‌نگرند. شاید نتوان پذیرفت که چنین موجود روبه‌ضعفی، کماکان مؤلفه اساسی روابط بین‌الملل محسوب شود.^۷

در زمینه‌های اقتصادی، ناتوانی نظام دولتهای ملی از تضمین امنیت عمومی، تجارت نظام‌مند، عدالت اجتماعی و ایجاد یکپارچگی فرهنگی بر ملا شده است. در بسیاری از موارد، خریداران و فروشندگان بی‌توجه به نهادهای قانونی و سیاسی حکومتها عمل می‌کنند. در نظام جهانی، کشورها به سختی در اقتصاد فراملی تأثیر گذارند. سلامت اقتصاد ملی در محتوا به واردات خارجی، صادرات

○ جهانی شدن، فرضیه کشورهای حاکم و محدود به مرزهای معلوم را به چالش می‌کشد و فضای سیاسی جدیدی به وجود می‌آورد که یگانه حدود آن همه دنیا است.

○ در نظام دولتهای ملی
تناقضی ذاتی بین ساختار
قانونی رسمی و
واقعیت‌های اقتصاد سیاسی
بین الملل وجود دارد. یکی
از این دو باید دیگری را
مقدم دارد: یا حاکمیت
ملی یا تجارت بین الملل.

اساسی برای قشر فقیر جامعه است در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد یا اجرای آنها به تعویق انداخته می‌شود. دلیل اصلی این امر، مقدم داشتن طرح‌هایی است که از دیدگاه سرمایه‌گذار خارجی دارای اولویت است. در این بین، ارائه خدمات اجتماعی بعد از توسعه اقتصادی قرار می‌گیرد آن هم درحالی که روند توسعه نیز نابرابری‌های موجود اجتماعی را وخیم‌تر می‌سازد.^۷

هرچه اقتصاد بیشتر جهانی شود از قدرت کشورها برای قانونمند ساختن امور داخلی خود کاسته می‌شود. این درحالی است که وقتی سیاست‌های داخلی ناتوان از انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی باشند باعث انزوای ناامیدی مردم می‌گردند. تضعیف حاکمیت ملی، بدون انجام تغییر ساختاری در نظام بین الملل به معنای از دست رفتن حاکمیت مردمی است. این امر راه را برای بازگشت قدرتمندان و نخبگان الیگارش که در برابر مردم پاسخگو نیستند، باز می‌کند. در چنین شرایطی امکان دارد میزان احترام به حقوق بشر نیز در جوامع مختلف کاهش یابد.

تأثیر دیگر اقتصاد جهانی بر جوامع گوناگون از بین رفتن تنوع فرهنگی است. بازار جهانی، سلطه طلب و خودخواه است و آزمندانه به دنبال بازار فروش در سایر کشورهاست. یکسانی فرهنگی (cultural uniqueness) غالباً از لحاظ اقتصادی کارایی ندارد و در نتیجه حفظ آن نیازمند مداخله ارزشهای غیر اقتصادی جامعه است (non-economic values). حفظ تنوع فرهنگی یا به عبارت دیگر داشتن قالبهای فرهنگی ملی ویژه است که ملت‌ها را قادر می‌سازد در مقابل تهاجم فرهنگی جامعه صنعتی مدرن ایستادگی کنند و اگر از غنای فرهنگی ویژه خود برخوردار نباشند تاب مقاومت در مقابل این بمباران فرهنگی را نخواهند داشت. بنابراین می‌توان گفت تعامل نامناسب دولتهای ملی با اقتصاد جهانی غالباً به ناکارایی آنها در بازار داخلی منجر می‌شود و در نهایت به محرومیت جامعه جهانی از تنوع‌گرایی و پلورالیسم جامعه بشری می‌انجامد؛ تنوعی که در خلال قریب‌های گذشته تمدن دنیارابه پیش برده و

و سرمایه‌گذاری وابسته است. در نظام دولتهای ملی تناقضی ذاتی بین ساختار قانونی رسمی و واقعیت‌های اقتصاد سیاسی بین الملل وجود دارد. یکی از این دو باید دیگری را مقدم بدارد: یا حاکمیت ملی یا تجارت بین الملل. شرایط امروزین علیرغم سیاستهای حمایتی که در بسیاری از کشورها وجود دارد با شتاب به سمت اقتصاد جهانی حرکت می‌کند.

ناکارایی دولتها در زمینه قانونمند کردن اقتصاد فرامرزی، سیاست‌های عدالت اجتماعی را نیز با بحران مواجه می‌کند. در راهبرد عدالت اجتماعی تلاش می‌شود تا نابرابریهای اقتصادی به وسیله انتقال ثروت از قشر مرفه جامعه به قشر محروم یعنی قشری که توانایی رقابت در بازار ندارد. بر طرف شود. اما اگر شرکتهای چندملیتی بتوانند امکانات تولید را به طور مداوم جایابی مجدد کنند از پرداخت دستمزدها و منافع بالا به کارگران اجتناب نمایند و از پرداخت مالیاتهای بالا بپرهیزند، در بسیاری از کشورها، ثمرات حاصل از دهها سال نقلی سیاسی برای قانونمند ساختن توزیع مجدد ثروت در جامعه از دست خواهد رفت.^۸

کشورهای در حال توسعه دغدغه جلب سرمایه‌گذاری خارجی را دارند. علیرغم همه شعارهای مطرح بر ضد شرکتهای چندملیتی واقعیت این است که اغلب کشورهای در حال توسعه برای جلب نظر مدیران این شرکتهای یکدیگر شدیداً به رقابت می‌پردازند. آنها تلاش می‌کنند به چنین شرکتهایی ثابت کنند که محدودیتهای اندکی برای فعالیتهای اقتصادی شان وجود دارد و لازم نیست سهم معتنابهی از سود را به دولت کشور میزبان پرداخت نمایند. در نتیجه همین گرایش است که بسیاری از کشورهای فقیر برنامه‌های ارتقاء «وضعیت اجتماعی-اقتصادی» داخل را به تأخیر انداخته‌اند؛ برنامه‌هایی که می‌تواند وضع اسفبار بسیاری از مردم دردمند را در داخل کشور بهبود بخشد.

طرح‌های عمده سازندگی مانند ساخت جاده‌ها، تأمین آب آشامیدنی، نظام مناسب دفن زباله، که هر چند به شکل غیر مستقیم دارای سودی

حالاتی از خود واکنش نشان دهند و آنها را بر طرف سازند.

در این مجموعه دولت‌های ملی در کشورهای در حال توسعه بنیة اقتصادی کشورهای توسعه یافته را در فرایند جهانی شدن اقتصاد حاصل ضعف و تحلیل قوای خود می‌دانند. در نظر اینان فرایند جهانی شدن اقتصاد در دل خود متضمن پارادوکس و تضاد است. پرسش اساسی آنها این است که چگونه ممکن است دو جهان یکی ثروتمند و دیگری فقیر و گرسنه در کنار هم زندگی کنند و هر دولّت ببرد؟

به هر حال از آنجا که جهانی شدن مشخص کننده روابط میان کشورهای جهان است و با توجه به حتمی و قطعی بودن این پدیده بنا به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، کشورهای جهان سوم باید خود را برای رویارویی با چالش‌های جهانی شدن اقتصاد آماده سازند. به نظر می‌رسد پدیده جهانی شدن به شکل موجود عمدتاً منافع کشورهای پیشرفته را تأمین می‌کند. در این راستا کشورهای جهان سوم باید با احتراز از تناقض در سیاست‌گذاری و شفاف کردن سیاست‌های اقتصادی خود، ایجاد فضای مناسب اقتصادی و ایجاد سازگاری بین سیاست‌های کلان اقتصادی - پنگاهی و هماهنگ‌سازی این سیاست‌ها با سیاست‌های بین‌المللی، فراهم کردن زمینه رقابت در تمامی عرصه‌های اقتصادی، ایجاد زیرساخت‌های لازم برای تکنولوژی، توجه کافی به بومی کردن تکنولوژی وارداتی و اتخاذ یک استراتژی بلندمدت برای توسعه، خود را برای رویارویی با چالش‌های جهانی شدن اقتصاد مهیا سازند.

یادداشت‌ها

1. L. Sklaire, *Capitalism and Development*, London, Routledge, 1994, pp. 17-34.
2. R. Jackson, *Quasi - state Sovereignty*,

باعث غنای فلسفه، ادبیات، هنرهای تجسمی، علوم و حتی توسعه و فن‌آوری اقتصادی شده است. به عبارت دیگر، تسلط بازار جهانی نردبانی را که به وسیله آن جامعه بشری راه تکامل و تعالی را تا اینجا پیموده است پله به پله خواهد برید.^{۱۰}

ناکارایی دولت‌های ملی در عصر جهانی شدن اقتصاد، در عرصه حفاظت از محیط زیست نیز هرچه آشکارتر می‌شود؛ با گسترش علم، تأثیرگذاری زیست محیطی يك کشور بر کشورهای دیگر هرچه روشن‌تر می‌شود. با گذشت زمان، فواک کمرنگ و ضعیف میان ساختار سیاسی - قانونی جامعه جهانی و ساختار طبیعی محیط هویدا تر می‌گردد. پیشرفت صنعت و فن‌آوری تأثیر مخربی بر محیط زیست گذاشته است. تولید انبوه باعث ایجاد تغییرات عمده‌ای در محیط طبیعی زندگی بشر شده که به هیچ وجه مرزهای ملی را نمی‌شناسد و اگر از زاویه کلان به موضوع بنگریم امری کاملاً جهانشمول است. هنوز در بسیاری از مناطق دنیا سازوکار قانونی مناسبی برای حفظ يك بازیگر ملی در مقابل اعمال مخرب بازیگر دیگر در محیط زیست وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

بی تردید می‌توان پیش‌بینی کرد که دولتهای ملی دارای نقش بنیادینی در دنیای چندمحوری آینده خواهند بود. اما اکنون زمان آن فرارسیده است که آنها را صرفاً به چشم يك مؤلفه در کنار سایر مؤلفه‌های بازیگر در سیاست بین‌الملل ببینیم.

البته نظام چندمحوری، شدیداً قابلیت فروپاشی و تبدیل به نظام آزمايشی را داراست. چنین نظامی می‌تواند آفریننده الگوهای متفاوت از خود بیگانگی، انزوای گرایي و نارضایتی باشد. اما در عین حال دولت‌نمردان چنین نظامی دارای این فرصت هستند که روشنگرانه نسبت به چنین

○ تضعیف حاکمیت ملی بدون تغییر ساختاری نظام بین‌الملل به معنای از دست رفتن حاکمیت مردمی است. این امر راه را برای بازگشت قدرتمندان و نخبگان الیگارش که در برابر مردم پاسخگو نیستند باز می‌کند.

- A. Linklater, **Men and Citizens in the Theory of International Relations**, London, Macmillan, 1982;
- R.B.J. Walker, **One World, Many Worlds**, Boulder, Lynne Rienner, 1988.
7. A. Mc Grew, **Global Politics: Globalization and the Nation - State**, Oxford, England, Polity Press, 1992, pp. 68-79.
8. G. Cerny, **The Changing Architecture of Politics**, London, Sage, 1990. pp. 93-104.
9. J. Berting and W. Beckmans, eds. **Beyond Progress and Development**, Aveburg, Aldershot, 1987, pp. 42-69.
10. R. Robertson, and F. Lechner, "Modernization, Globalization and the Problem of Culture in World Systems Theory" **Theory, Culture and Society**, Vol. 2. no. 3 (1985): 103-117.

International Relations and the T.W., Cambridge, Cambridge University Press, pp. 77-79.

۳. مایکل تانرز، «جهانی شدن اقتصاد»، ترجمه مجید ملکان، فرهنگ توسعه، ش ۲۳، خرداد-تیر ۱۳۷۵.

4. J. Vickers and G. Yarrow, "Economic perspective on Privatization", **Journal of Economic Perspective**, Spring 1991.

۵. درباره نظریه‌های گوناگون در خصوص دولت ملت‌ها آثار بسیار متنوعی در متون روابط بین‌الملل وجود دارد که برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

E.O. Czempiel and J.N. Rosenau, eds., **Global Changes and Theoretical Challenges**, Lexington Books, 1989.

D. Held, Democracy, "The Nation - State and the Global System", **Economy and Society**, Vol. 20, no 2, (May 1991): 138-172.

۶. برای آشنایی بیشتر با دو فرانت مختلف از این موضوع

○ حفظ تنوع فرهنگی و به دیگر سخن، داشتن قالبهای فرهنگی ملی ویژه است که ملت‌ها را قادر می‌سازد در مقابل تهاجم فرهنگی جامعه صنعتی مدرن ایستادگی کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی